

دلشوره‌های شیرین

سراینده محمودرضا آرمین "سَهی" سیستانی

نوبت چاپ اول

سال چاپ بهار / ۱۳۸۹

شمارگان ۱۰۰۰ / رقمی

طراح جلد سارا آرمین

خوشنویسی استاد ابراهیمی‌نیا

لیتوگرافی سوره

چاپخانه میثاق

صحافی پارسین

شابک ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۳۵۲ - ۲۹ - ۷

قیمت ۲۵۰۰ تومان



آهنگ قلم

ناشر

نشانی ناشر مشهد/ ص. پ. ۹۱۸۹۵-۱۳۶۳

تلفن ۰۵۱۱-۷۶۴۶۳۰۹ - ۰۹۱۵۳۲۴۱۶۰۲

پست الکترونیک Ahangheghalam@gmail.com

وب سایت www.ahangheghalam.ir

http://sahi-9.blogfa.com

mahmoodrezaarmin@yahoo.com

تماس با شاعر

دلشوره‌های شیرین

محمودرضا آرمین
"سهی" سیستانی

انتشارات
آهنگ قلم
۱۳۸۹

سرشناسه	آرمین، محمودرضا، ۱۳۲۰ -
عنوان و نام پدیدآور	دلشوره‌های شیرین / محمودرضا آرمین "سهی" سیستانی: مقدمه از خسرو احتشامی‌هونه‌گانی.
مشخصات نشر	مشهد: آهنگ قلم، ۱۳۸۹.
شابک	۷-۲۹-۵۴۵۲-۶۰۰-۹۷۸
مشخصات ظاهری	۱۶۰ ص.
فروست	گزیده‌ی شعر: ۲.
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
موضوع	شعر فارسی --- قرن ۱۴
شناسه افزوده	احتشامی هونه گانی، خسرو، ۱۳۲۵ - ، مقدمه نویسنده
رده بندی کنگره	PIR ۷۹۲۹/۱۶۶۲۲ ۱۳۸۸
رده بندی دیویی	۸/۶۲۴۸
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۷۰۹۸۱

فهرست

..... عمل غر ۱۰۳	 سخنی کوناه ۶
..... روایت گدو ۱۰۴	 آوازهای اقلیمی شعر ۸
..... نگه ۱۱۱	 دلشوره‌های شیرین ۱۵
..... سفراب ۱۱۲	 تکرار ۱۶
..... نان خانگی ۱۱۴	 غم شادی گرتر ۱۸
..... ساه به سایه ۱۱۷	 خاک گُهر خیز ۲۰
..... امید زلال ۱۱۸	 خارخانه ها ۲۲
..... جان شیرین ۱۲۱	 ارزان می فروشند ۲۴
..... سفر ۱۲۲	 سفری به کودکی ۲۶
..... برخیز! ۱۲۵	 عاشقی ۴۴
..... عطش ۱۲۶	 نه فاصدی نه پیامی ۴۶
..... خزان عمر ۱۲۸	 ترانه ۴۸
..... سپاوش نر از من ۱۳۰	 کبوتر سختم ۵۰
..... برسوها ۱۳۲	 همکلاسی ۵۲
..... کم تر ۱۳۴	 لوتک ۷۲
..... زمستان ۱۳۶	 کوه بابا ۷۶
..... زود بورم ۱۳۸	 لاله‌ی دشت ۸۱
..... خلق بلوچ ۱۴۰	 شهر سوخته ۸۲
..... اغوش ۱۴۱	 برگرد ۸۷
..... دشت عطش ۱۴۲	 چشم به راه ۸۸
..... لالایی ۱۴۳	 شهرپور ، باغ بی برگی ۹۰
..... حاصل ۱۴۴	 در سوک استاد محمد حقوقی ۹۲
..... ارادی ۱۴۵	 مردی که همنا ندارد ۹۴
..... بی نوبت ها ۱۴۷	 نان جو ۹۷
	 دختر کومه های تنهایی ۹۸

سخنی کوتاه

این مجموعه دومین گزیده از هشت دفتر سروده‌های تدوین شده‌ام در میانه‌ی سال‌های ۴۲ تا ۸۷ است همراه با چند عنوان از سال جاری که حاوی منظومه‌های بلند نیز هست، شاید این اندک تا حدی بازگو کننده‌ی دردها و آلام تلمبار شده‌ای باشد که طی گذشته‌های دور تا به امروز بر سرزمین قحطی زده‌ی سیستان و مردم نجیبش رفته است. قبل از هر چیز امید است از سر لطف و اغماض ناتوانی و عدم بضاعت‌م را در پردازش و آراستگی کلام نادیده بگیرید و بر من ببخشایید اگر چنین سر در پیش افکنده‌ام و با غم سروده‌های دست و پا شکسته، خلوت دلنشین و آرام تان را آشفته‌ام، پیوسته در آوارگی به سر بردن و در بانوج کوچ از پستان حوادث به جای شیر، زهرابه‌ی مصیبت نوشیدن و در حال گرسنگی بوی نان گرم را از تنور خانه‌ی همسایه شنیدن و سر بر بالش غربت نهادن، آداب دانی را هم از یاد آدمی می‌برد. همه‌ی تلاشم بر آن بوده است که با بی تکلف به واگویی قصه‌ی غصه‌های مردم زادگاهم بپردازم و از شادی‌های نداشته و غم‌های بسیار شان سخن بگویم. با این امید که توانسته باشم لحظاتی هرچند کوتاه خواننده‌ی آگاه خود را از همان گذرگاه عاطفی که بارها گذشته‌ام به سلامت بگذرانم.

اینکه تا چه حد از عهده‌ی این مهم برآمده‌ام سخی است که در انتظار شنیدن آنم.

از جایی که آوردن پی‌نوشتها به فهم مضامین کمک می‌کرد و در ذیل صفحات امکان توضیح لازم وجود نداشت، لذا واژه‌ها و اصطلاحات، با نظم الفبایی به آخر مجموعه انتقال داده شده است تا هم اختلالی در نظم صفحه آرایی و چشم‌نوازی مجموعه ایجاد نشود و هم برای شرح، میدان وسیع‌تری در اختیار باشد. لغات گویشی علاوه بر اعراب‌گذاری با حروف فونتیک همراه گشته است تا خواننده غیر بومی به سهولت آن‌ها را دریابد. کلمات قابل توضیح در متن با علامت " مشخص شده است.

آرزومندم فرهیختگان و شاعران بلند پایه‌ی میهنم به ویژه گویندگان توانا و درد آشنای سیستانی، با کلام فاخر و بلند، جایگاه ارجمند سرزمین اسطوره‌ای سیستان را آن‌گونه که سزااست به دنیا بشناسانند و نیز با قوت کمال خویش، ضعف تألیف و نقص کار مرا جبران کنند.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از شاعر توانا و غزلسرای نامی معاصر جناب استاد خسرو احتشامی عضو محترم هیأت علمی دانشگاه شیخ بهایی اصفهان که با مقدمه‌ی خود به این مجموعه ابرو بخشیده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم و نیز از مدیریت محترم نشر آهنگ قلم دکتر جواد رسولی که به انتشار غم‌سرودهایی ناچیز دل‌خوش کرده‌اند متواضعانه قدردان باشم و مراتب سپاسگزاری‌ام را از جناب یوسف بی‌نا دوست عزیز و شاعر فرهیخته که آخرین نگاه خود را به منظور یافتن سپهوها و لغزشهای نوشتاری به این مجموعه داشته‌اند اعلام بدارم. برای اینجانب موجب بسی امتنان خواهد بود اگر نظرات خود را به نشانی الکترونیکی زیر ارسال بفرمایید. با سپاس و احترام.

محمودرضا آرمین "سَهِی" سیستانی

آواهای اقلیمی شعر

این درآمد کوتاه، تنها اظهار ارادتی است به عزیزی که شعرش سایه به سایه‌ی او از کودکی تا برفگیر پیری راه پیموده است روی سبزی‌نگی شادی و گداختگی اندوه و گاه آمیزه‌ای از هر دو بی هیچ داوری، تمیز، سنجش و نقد هنری که هدف جز رسیدن به زیبایی و شرح دوست داشتن چیز دیگری نیست، چرا که در این چند جمله نه جای گفت و گوی دراز آهنگی است نه فرصت جدال با گونه‌های کلیشه‌ای صراف‌ی سخن و نقد ادبی. اگر شاعر را آوازه خوان بی صدای درد بدانیم می‌توان با مرور بر شعرش و انگیزه‌اش آنچه را از ژرفای جامعه باز تابانده به روشنی دریافت و آنچه را که از زوایای پنهان ضمیر کاشفانه به ما نشان می‌دهد احساس کرد، نیازی هم به تمسک و

توسل آوردن مصراعی یا بیتی از مجموعه نمی‌ماند، زیرا وقتی سرنوشت انسان‌ها مشترک است، غم و شادی تفکر و تأمل آنان نیز در این اشتراک سهیم اند پس شاعر حتی از دریچه‌ی ناخودآگاه هم باید حرفی از جنس زمانه داشته باشد.

فکر می‌کنم قالب در این پهنه چندان حادثه ساز و غوغا برانگیز نیست، زیرا نیاز معنوی تراویده‌ی مفهوم است و مفهوم را هم نمی‌توان زندانی فرم یا ساختار کرد؛ این پری تاب مستوری را خیلی زود از دست می‌دهد و به هر حيله در دل دوست راهی باز می‌کند، در چهارچوب قرار دادن نگاه شاعر گناهی است که بر گردن شعر می‌افتد اما این گناه با کمی صبوری به ثواب نزدیک می‌شود. در حقیقت شاعر در اقلیمی که خویشتن را گم کرده قدم برمی‌دارد و باز به من نخستین باز می‌گردد، منی که با کودکی شاعر تفاوت ندارد، آنجاست که هرچه عاشقانه تر می‌کاود فلسفی تر می‌یابد. شاعر مجموعه‌ی ما هم یکی از راه گم‌کردگان این وادی است، آواره‌ای در اقلیم کودکی، نخستین دریچه‌های اندیشه‌ی اقلیمی را باید در شعر مشروطه جست اما بی‌تردید یکی از شاهکارهای ادبیات معاصر در این جغرافیای شاعرانه، افسانه‌ی نیماست که نگاه شاعران پس از خود را به واقعیت زندگی اقلیمی و جغرافیای حسی باز کرد، مرانی که هویت یافتن را به ما یاد داد تا آنجا که با خواندن مجموعه‌ی شعری و یا با مرور بر تنها غزلی می‌توان فهمید که شاعر اهل کدام منطقه است، از کدام شهر می‌آید و به کدام روسا می‌رود. با نخستین مصراع می‌شود برسید که شاعر کجایی است؟ و پاسخ را از مصراع دیگر شنید که از

"دارِ مُلکِ اُشنایی". عزیز ما در این نگاه اقلیمی یا جغرافیایی، درد و داغی فرا اقلیمی را یاد می‌آورد. گویی پهنه‌ی ایران زمین در واژه‌های این سوگ سروده‌ها مدّ نظر است، چقدر این غم‌ها نزدیک به غم‌های من و شمايند، گویی همه‌ی ما که فرسنگ‌ها با هم فاصله داریم یک روز در جایی با هم یک داغ را تجربه کرده‌ایم و یک غم را گریسته‌ایم، انگیزه‌های شاعر به بلندای باد برمی‌خیزند تا از شهودی گسترده خبر دهند. حتی می‌خواهم بگویم که شاعر در این نگاه که بیشتر به اقلیم کودکی او برمی‌گردد و در نگاه نخست احساس فردی و انتزاعی را صدا می‌کند در ژرف کاوی، روح جمعی و شاید جهانی را جار می‌زند. زادگاه شاعر البته قطب اساطیری ایرانی است، جایگاه خاندان رستم که به قول مؤلف تاریخ سیستان، شاهنامه همه حدیث رستم است، این سرزمین، هنوز که هنوز است سرزمین دلاوری‌ها و ارزش‌های والا و کرامت‌های بی‌چون و چرای انسانی است. این زادگاه از روزنه‌ی چشم شاعر ما به اندازه‌ی جهان وسعت دارد و تمام کوشش شاعر آن است که به باشندگان امروز این سرزمین بفهماند که از کجا می‌آید، در کجا ایستاده است و از چه قلّه‌ای با آنان سخن می‌گوید. شاعری که قصیده‌ی بلند زیستن است، زبانش زبان مردم همان مرز و بوم است، واژگانش از نگاه همان مردم چکیده‌اند، همگام با حرفه‌ای ساده و همه‌کس فهمی که با همه‌ی سادگی برتر از سبک و سیاق پیچیده و درهم تنیده‌ی بسیاری از متشاعرانی است که دفتر غزل‌ها یا بیاض شعرهای سپیدشان حجمی سنگین از تهی بودن را بر دوش جماعت می‌گذارند. شعر شاعر ما داستان قدیمی مردمی است که در

کلبه‌ها و کپه‌های دوردست کویر و شنزار و دشت و کوه و بیابان متولد شده‌اند و هم آنجا نیز با حیات پر از رنج خداحافظی کرده‌اند، فاموس کودکانی که شب‌ها از آسمان ستاره چیده‌اند، دیوارها را خط خطی کردند، در مکتب‌خانه فلک شده‌اند، از ترکه، گل خون بر کف پای‌شان کاشته‌اند، بر توتن سوار گشته و به هم گفته‌اند "به تماشای دسته‌ی قویی / تو به سویی روی و من سویی"، در سایه‌سار خُنک خارخانه آرمیده‌اند، راز خوشبویی بنگارک^۲ را دریافته‌اند، نبض نی را در تلاوت باد شنیده‌اند، به زیارت بی‌بی دوست رفته‌اند، از فراز کوه خواجه محو تماشای چشم‌انداز نیزار سرسبز شده‌اند، شب‌های جمعه اچیل مشکل‌گشا بخش کرده‌اند، با ملا علی مکتب‌دار بر سر نخواندن گلستان کلنجر رفته‌اند، به دنبال جمازه‌ها دیده‌اند، با نوای لیکو پلک سنگین کرده و به خواب رفته‌اند و با ترنم و زمزمه‌ی جویباران چشم گشودند، از پست و رو کردن جامه‌ی کهنه‌ی پدر، صاحب تن‌پوش نو شده‌اند، در حناپندان دختران روستا با نوای ساز و دُهل رقصیده‌اند، همه و همه‌ی این میناگریها و کیمیاگریهای رمزآلود و بی‌نقش که ساده‌تر از ریگزارهای تفته‌ی سیستان است تصویر کودک یا کودکانی است که اکنون عاشقان این دیارآند و چه بسا که در گوشه‌ای از جهان به یادش گریسته باشند. کمتر هنرمندی این همه زیبایی را به سادگی دستچین کرده است و کمتر سراینده‌ای این طرحهای نزدیک به هایکو را در قالبی سستی جای داده است. واژه‌های بی‌جانانی که جاندار تر از مردمان دامان طبیعت آند. شاعر چنان آتشی در رنگ شعرش دوانده که نمی‌توان به سهولت از کنار آن گذشت، از

غصه‌هایی که مثل گوی بازی به بام‌های بلند می‌افکندند، شیطنتهای کودکنانه‌ی دور از چشم پدران متقی و زاهدی که غم فردای آخرت داشتند و بانی مسجد محله بودند و پس از خواندن حدیث کسا به آجیل‌ها می‌دمیدند، یا مکتبدار عبوسی که قرق‌رکنان به نازبالشی تکیه می‌داد و شکنجه‌ی بچه مکتبی‌ها را به تماشا می‌نشست و زن چهارمش مدام وَالضَّحی را به امید دریافت شیرینی زیر لب تکرار می‌کرد، این تداعی‌های لطیف و زلال که فراوان هم هستند و شاعر می‌کوشد از زوایای تاریک گذشته‌ی ذهن بیرون بکشد و بنمایاند، از بسامدی بالا در مجموعه برخوردارند که حالا در مقابل شهرهای دود زده و گیج از صدای ابزار فد علم کرده اند. زنان رنج دیده و مردان پابستی به عروسکان مصنوعی خیابان‌های شلوغ و آدمهای ذوب شده در کوره‌ی خودباختگی ناز شست نشان می‌دهند که برای نقشبندی، شاعر می‌باید توانی بیش از شاعرانگی داشته باشد تا بتواند از سگویی فرهنگی بومی میان مردم شیرجه بزند و بداند که موج انسان دوستی حافظ او خواهد بود، چرا که تنها و تنها، زندگی راستین مردمش را بر پرده کشیده و تصاویری از آوارگی، در به دری و بی‌کسی‌شان را به نمایش گذاشته است، این نگرش، مشقِ روانی رودخانه‌ای است که ترنم گوش نوازش همه را به خود می‌خواند، گیرم که با آوازهای غمگنانه و با سر بر سنگ کوفتن و با بخشیدن زلالی به خاکی تفته و سوزان، اما کسی که با این رود هم آوا شود، دستش همیشه پُر است و خورجینش لبریز از تجربه و احساس، البته شاعر دوستار ساخت و صورت نیست عاشق مظلوف و محتوا است. این دوستی سبب ایجاد

تصاویر تو در تو نمی‌شود اگرچه نهی از این نوع حالت هم نیست چرا که می‌خواهد ابعاد زیستن را به ما هدیه کند، آن‌گونه که خود می‌بیند. در این تصویرهای احیانا ساده ده‌ها دریچه‌ی کوچک به سوی زندگی باز می‌شوند و در نهایت در یک نقطه آرام و زلال به همدیگر می‌پیوندند تا مخاطب را به جایی که می‌خواهند بکشانند. شاعر ما در عین پراکندگی ذهنی در حقیقت به نوعی وحدت می‌رسد، می‌گریزد و باز می‌گردد مثل اُفت موج و ساحل، آگاه یا ناخودآگاه زبان لطیف و متشخصی را ایجاد می‌کند و تصویرها واقعیتهای تلطیف یافته از هراس، زیبایی، اندوه، شادی، مرگ، تولد، دوست داشتن، امید، یأس، شجاعت، آفرینندگی، توانستن، ناتوانی، درماندگی، شیون، فقر، غنا، آرزو، دیروز یا امروز و فرداست که با تبلور در واژه‌ها این پدیده‌های اندیشگی را مثل شیئی می‌نمایاند، تصویرهایی که با یک زندگی وقوعی در گوشه‌ای از سرزمین ما جاریست و اگر هم آن اقلیم عظیم را ندیده باشیم با این ذهنیت‌ها به سهولت فضای آن را درک می‌کنیم. شادی این تجلی‌ها و جلوه‌ها می‌توانست در کلامی آزاد هم شکل گیرد اما آن‌گونه که اشارت شد برای شاعر ما چندان تفاوتی نمی‌توانست داشته باشد. در قالب این تجلیات مخملی و نرم، زیبایی وسیعی را به صراحت نقش زده است و زندگی طبیعی و صحرایی آن را به صورتی دلنشین ارائه داده است. نگاه کنجکاو من در این جوشندگی تصنعی را نمی‌بیند و همین موضوع جنبه‌ی شاعرانگی آن را دو بالا می‌کند و خواننده را بی هیچ زحمتی به من شاعر می‌رساند و مخاطب با آن انس می‌گیرد. شاعر مدام ما را با گذشته‌ی سرزمینش

آشنا می‌کند زیرا دوست دارد آنچه را می‌بیند و یا دیده است با دیگران قسمت کند. آیا می‌خواهد ما را از درد مردم زادگاهش بیگانه‌اند یا نه، می‌خواهد ما جای او را در روایت قصه‌ای که می‌نالد بگیریم، شاید هم دعوت می‌کند تا ما از پشت دریچه‌ی ذهنیت او به شعرش نگاه کنیم و مردم اقلیم کودکی‌اش را به تماشا رویم، زادگاهی که تکه‌ای بزرگ از ایران ماست، اما همواره در فراموشی آن کوشیده‌ایم. او غبار از عدسی طلایی این دیدگاه شسته است تا در سرگذشت اقلیمی‌اش شریک باشیم داستان جغرافیایی شعر این شاعر از خزر تا کرانه‌ی‌های دریای پارس است، از سرخس تا گواتر و از انزلی تا چاه بهار، نکند شاعر با بی‌کلامی به ما می‌گوید که روح ایران هرگز پاره پاره نمی‌شود و هر جا که هستیم در آغوش اویم و هر جا که ایستاده‌ایم بر دوش او ایستاده‌ایم آن گونه که خود می‌گوید :

وقت است تا من و تو " سَهِی " ما شویم ما

جز این نمی‌رسد به نظر راه دیگرم

دهان آوازش آهنگین، چراغ ذهنش روشن و سفره‌ی شعرش

رنگین باد

خسرو احتشامی هونه گانی

تابستان ۸۸- اصفهان